

چه بر سر ما می آورند؛ چه باید بر سر آنها بیاوریم!

آیا صدای خرد شدن استخوانهای زنان زیر چرخهای استئمار در مزرعه و کارخانه و کارگاه، در کار طاقت فرسا و یکنواخت خانه را میشنوی؟

آیا فریادهای نهفته در نگاه دختری که صاحبکار در پستوی کارگاه به او تجاوز میکند را احساس میکنی؟

آیا دیده ای بغض و اشک دختری را که بزور سر سفره عقد نشانده اند تا روانه جهنمش کنند؟

آیا از فروش دختران خردسال در دهات و آینده شومی که انتظارشان را میکشد با خبری؟ آیا جیغ دلخراش نوعروس 9 ساله روستائی که در حجله شکنجه میشود، پشتت را لرزاند است؟

آیا از توپ و تشرها و کتکهای شبانه خبر داری؟ آیا می دانی هیچ شمرده شدن چقدر سنگین است؟ آیا میدانی چه دردی است توهین و تمسخر از جانب شوهر در حضور دیگران؟

آیا با این حرفها آشنائی؟ "ضعیفه! مادر بچه ها! بتمرگ! او هو ی! با توام! خفه شو! خودتو بپوشون! تو هیچی نیستی!"

آیا خشم فروخورده زنی که به خیانت شوهرش پی برده را حس کرده ای؟ آیا با شنیدن اینکه زنی، شوهر متجاوز و سرکوبگر و خائن خود را مجازات کرده احساس رضایت و همبستگی کرده ای؟

آیا آن هنگام که میشنوی زن جوانی فقط بخاطر آنکه قصد طلاق داشته بدست شوهرش روز روشن در خیابان بقتل رسیده، قلبت فشرده میشود؟

آیا چهره بیرنگ دختری که بخاطر "حفظ ناموس" بدست برادرش به خون غلتید را به خاطر می آوری؟

آیا میتوانی مانند آن زن زحمتکش افغانی، معنای زندگی ناپایدار، بی سر پناهی، تبعیض و موقعیت ستمدیده ترین ستمدیدگان را بفهمی؟

آیا میتوانی خودت را جای زنی بگذاری که هیولای فقر دست در دست شوهرش او را به تن فروشی وامیدارد؛ زنی که مجبورست روح و غرورش را زیر پا بگذارد تا شاید امشب فرزندانش گرسنه نخوابند؟

آیا از خود پرسیده ای بر آن مادر چه میگذاشت که برای خلاص شدن، به کودکش سم خوراند و خود را آتش زد؟

پرسیده ای که چه چیزی را میخواستند بر آن دختر جوان تحمیل کنند که خود را حلق آویز کرد و از آینده گریخت؟

آیا صدای خفه نخستین سنگی که به جمجمه محکوم اصابت میکند و خونی که فواره میزند را احساس میکنی؟ آیا تصور باران سنگ و پیکرهای در هم شکسته، هر بار دهننت را سنگسار کرده است؟

آیا میتوانی ناباورانه احساس کنی که تیغ، پوست و گوشت صورتت را میکشاید فقط برای آنکه "بدحجابی" کرده ای؟

آیا از خود پرسیده ای که چرا؟ چرا باید این جنایات رخ دهد؟ از خود پرسیده ای که مسبب کیست؟

سرچشمه این ستمگری ها، بد ذاتی و خشونت و جنون فردی نیست. مسئله به این مرد و آن مرد، این اتفاق و آن اتفاق محدود نمیشود. ما با نظامی اقتصادی و سیاسی روبرو هستیم که انقیاد اجتماعی و شخصی زن را الزام آور میکند.

اینها همه نشانه آنست که ما در يك جامعه طبقاتی مردسالار زندگی میکنیم. جامعه ای که در آن، زن بخاطر زن بودن و دختر زاییدن تحقیر میشود. از کودکی به او می آموزند که باید از بدنش شرمگین باشد و آن را در کیسه ببوشاند.

چنین القاء میکنند که فعل و انفعالات جسمانی و طبیعی زنانه اش باعث خجالت است و همیشه باید مراقب باشد و آن را پنهان سازد. دختران از معاشرت و دوست یابی محروم میشوند؛ و بعد از ازدواج، مناسبات اجتماعی و رفت و آمد آنها با اقوام و دوستان قدیمی شان محدود میشود و گاه بصورت يك رویا درمی آید. زن بدست شوهر یا پدر یا برادر تنبیه میشود. همیشه مشت و لگد و کمر بند در کار نیست؛ بهانه جوئی و طلبکاری دائم، زخم زبان زدن یا قهر کردن و محروم کردن زن از گفتگو به همان اندازه دردناک است. و همه این تنبیهات انجام میگردد تا او همیشه در موضع دفاعی و ترس دائم باقی بماند. زن را از هرگونه کار مستقل و فکر مستقل باز میدارند تا به کودک بزرگی تبدیل شود که حتی فکر ورود به جامعه و تصمیم گیری و عمل مستقل، او را به وحشت بیندازد.

در این جامعه، زن ستیزی و سلطه جوئی بر زن بعنوان يك خصلت طبیعی و پسندیده مردانه تشویق میشود. احترام مرد در جامعه وابسته به اینست که چقدر "مرررررررد" است! او کسانی که از این خصلت بهره چندانی نبرده اند را به تحقیر، "زن" یا "زن ذلیل" می نامند. مردان از کودکی توسط آداب و سنن، آموزشهای مدنی و مذهبی، رسانه های گروهی و خانواده می آموزند که باید بر زنان مسلط باشند و چگونه این سلطه را حفظ کنند. و زنان نیز از کودکی آموزش می یابند که به این سلطه تن دهند، عصیان نکنند، درد و رنج خویش را پنهان سازند و به دنیا لبخند بزنند.

چنین است که بیست و چهار ساعته با تحقیر و تهدید و بی احترامی به زنان روبروئیم؛ با دلهره و وحشت همیشگی؛ با لطمات روحی و بیماریهای عصبی زنان بیشمار. این نواری است که بیست و چهار ساعته تکرار میشود و روح را می خراشد: "در مورد کارهای مهم فضولی نکن! به مردان واگذار کن! پشت سر شوهرت راه برو! منتش را بکش! خودت را مردپسند کن! با نگاه حاکی از عشق و قدردانی به مردت نگاه کن! بگو که بدون او زندگی برایم هیچ است! حسادت کن تا بیشتر احساس شخصیت کند! برایش ماشین جوجه کشی باش تا شجره پر افتخار خانوادگیش قطع نشود! جلوی پدر و مادرش بلند شو و بخاطر این تحفه، کنیز آنها هم باش! طرف زنان دیگر را نگیر که میگویند زیر پای آنها می نشینی! طغیان نکن که میگویند زیر سرت بلند شده!"

زن مجبورست هویت خود را در ارتباط با مرد و فرزندانش تعریف کند. مناسبات و ایده های حاکم میگوید که زن باید در ارتباط با شوهر و فرزندانش هدف زندگی خود را تعیین کند و بدبختی یا خوشبختی خود را با آن محک بزند. در عین حال زنان قدرت تصمیم گیری در مورد تعداد فرزندان، سقط جنین و سرنوشت فرزندان خویش را ندارند. زمانیکه بعضی زنان به خارج از خانه، به عرصه آموزش و کار راه می یابند، نظام حاکم بحد اکثر تلاش میکند مانع رشد همه جانبه تواناییها و ابتکارات آنان شود تا مبدا از مردان جلو بزنند و به نظم امور خدشه ای وارد آید. اگر زنی هنرمند شود میگویند فاحشه است. اگر حرفه اش را با جدیت و کاردانی دنبال کند میگویند جاه طلب است. او آماج بغض و حسادت مردانه قرار میگیرد تا "سر جای خود" بنشیند. نظام آموزشی طوری برنامه ریزی شده که زنان راهی رشته های کم اهمیت شوند. دانشمندی که استاد جعل حقایقند "بطور علمی" ثابت میکنند که مغز زنان فقط پذیرای رشته هایی به اصطلاح زنانه است که از قضا ویژگیشان کم درآمد بودنشان است! زن ستیزی و سلطه جوئی بر زن به اشکال گوناگون از تمام روزه های جامعه بیرون میزند و منطما تشویق میشود. این جامعه مردسالار بر پایه نابرابری و سلطه و ستمگری استوار است. سلسله مراتب قدرت از بالا تا پایین این نظم را حفظ میکند. هرکس باید بالاسری داشته باشد و پایین دستی. و در اینجا، زنان ستمدیده ترین ستمدیدگانند و در اعماق بسر میبرند. اعمال قدرت مرد بر زن، بخشی از مناسبات قدرت سیاسی حاکم است. ستم مداوم بر زن در بالاترین رده های دولت طرحریزی میشود و توسط دستگاه های سیاسی و اجرائی و مذهبی، و خانواده به عمل در می آید. دولت میگوید که جایگاه طبیعی و مقرر زن، خانه است و کارش خدمت به مرد و تولید نسل. و اکثریت مردان رضایت مندانه سکوت میکنند. مردان تمامی طبقات - حاکم و محکوم - در این بخش از قدرت شریکند. فقط مردان حزب الهی و سرمایه داران و ملاکان نیستند که افکار و اعمال سلطه گرانه و زن ستیز دارند؛ مردان طبقات تحت ستم و استثمار نیز بشدت به افکار فئودالی و بورژوائی در مورد زنان آلوده اند. در این میان حتی مردانی که با ستم بر زن مخالف هستند، دامنه مخالفتشان به موارد آشکار و تکان دهنده ستمگری محدود میشود. آنها تنها میخواهند از خشونت زن ستیزی کاسته شود اما خود از عصیان همه جانبه زنان و زیر سوال رفتن موقعیت ممتاز مردانه شان هراس دارند. نظام ارتجاعی مرتبا امتیازات مردانه را حمایت و تشویق میکند تا وفاداری مردان را تضمین نماید. موقعیت فرودست زنان بخش جدائی ناپذیر و حیاتی مناسبات قدرت در جامعه است و استمرار آن به هر شکل و درجه ای معنائی جز تقویت و تحکیم سلسله مراتب طبقاتی و اجتماعی موجود ندارد.

نظام حاکم با ایدئولوژی و قانون، با فرهنگ و سنن ارتجاعی، و با قوای مسلح سرکوبگر موقعیت فرودست زنان در جامعه را حفظ میکند. اسلام بمثابه ایدئولوژی حاکم، تحکیم کننده و توجیه گر و مبلغ نابرابری اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زنان و بردگی جنسی زن است. قرآن کتابی مردسالارانه است که زن را صراحتا ناقص العقل، نصف مرد و مایمک و برده جنسی مرد میخواند و بعنوان پاداش به مردان وعده میدهد. در ایدئولوژی اسلامی، انجام وظایف مادری و زناشویی و کار طاقت فرسا و پایان ناپذیر خانه بهترین و مناسبترین کار برای زنان محسوب میشود. زن در نگاه اسلام "فتنه انگیز" است و طبیعتی پست تر از مرد دارد و در نتیجه جایگاه و موقعیتی نازلتر. زن در اسلام "بی اختیار" است و "اسیر"؛ و در صورت نافرمانی مستحق سرکوب و شکنجه و مرگ. اسلام نه فقط در این دنیا با زن مثل يك كالای جنسی رفتار میکند که در خواب و خیالهای مربوط به دنیای پس از مرگ نیز به نیکوکاران و مومنان وعده "حوریاں بهشتی" را میدهد. روایت و احادیث اسلامی بسیاری وجود دارد که به مسئله استفادۀ جنسی از زنان میپردازد؛ و توجه متفکران اسلامی به این موضوع تا بدان جاست که برخی بدرستی گفته اند اسلام بدون پایین تنه مرد فرو میریزد.

قوانین مدنی جامعه که تابع شرع اسلامی بوده و با آن درآمخته، نگهبان رابطه سلطه گرانه مرد بر زن و ضامن فرودستی زنان است. قانون حکم میکند که پدر میتواند دختر بچه 9 ساله اش را شوهر بدهد. مرد طبق قانون و شرع میتواند چهار زن رسمی و به تعداد نامحدود صیغه داشته باشد. قانون زن را از دستمزد برابر در مقابل کار برابر با مردان محروم میکند؛ در مالکیت های ارضی دهقانی زمین به خانوار - و بنابر این به رئیس خانواده که مرد است - تعلق دارد؛ قانون حق نگهداری فرزند را در صورت طلاق از زن می ستاند؛ به وی سهمی نابرابر از ارث میدهد؛ در مورد تصمیم به کار و سفر، ازدواج و طلاق، زن را کاملا تابع مرد میسازد. زن اگر بخواهد طلاق بگیرد باید هزار بدبختی را از سر بگذراند اما مرد حتی میتواند او را بطور غیابی طلاق دهد. تأیید و تصویب سلطه جوئی و شهوترانی مرد در قانون، با "تعزیر بدحجابان" و "سنگسار زانیه" تکمیل میشود. و زمانیکه چنین قوانینی بر جامعه حاکم است، شنیعترین ستمها و تکان دهنده ترین جنایات علیه زنان میتواند اتفاق بیفتد و آب از آب تکان نخورد. و اگر حیطة ها و مواردی باشد که دست قوانین به آنجا نرسد، این سنن کهنه و "افکار عمومی" عقب مانده است که زن "خاطی" را محکوم و تنبیه میکند.

مناسبات سلطه گرانه و نابرابر در جامعه و ایدئولوژی بردگی و قوانین ارتجاعی و تبعیض آمیز، توسط نیروها و نهادهای مسلح سرکوبگر حفاظت میشوند. از چماقداران کودنی که با شعار "یا روسری یا توسری" به تظاهرات زنان مبارز و آزاده حمله میبردند و بصورت بی حجابان اسید می پاشیدند گرفته تا مزدوران گشت نهی از منکر و ثارالله که به شکار دختران جوان و نافرمان مشغولند، از جنایتکارانی که در شکنجه گاه به دختران نوجوان محکوم به اعدام تجاوز

میکنند گرفته تا جانور پاسداری که در خیابان مغز دختر بدحجابی را با گلوله متلاشی میکند، همگی به حفظ این رابطه نابرابر و ستمگرانه خدمت کرده اند. فرودستی زنان، نابرابریهای اجتماعی و طبقاتی، ایدئولوژی و قوانین حاکم، آداب و سنن کهنه، و گلوله و سرنیزه و زندان مرتجعین با هم پیوندی تنگاتنگ دارند. اینها جوانب و ارکان مختلف يك نظام طبقاتی مردسالارند.

اما سرکوب و ستم هیچگاه بر مبارزه مهر پایان ننهاده است. برعکس، ستم در همه جا به مقاومت و مبارزه پا میدهد. این حقیقت تاریخی در تجربه 81 سال حاکمیت جمهوری اسلامی و حرکت زنان ستمدیده بروشنی بنمایش درآمده است. به میدان آمدن هزاران زن در ضدیت با حکم حجاب اجباری در اسفند ماه 75، نخستین توده‌نی و مقاومت سازمان یافته توده ای در برابر ستمکارانی بود که تازه بر مسند قدرت نشسته بودند. زنان جنگاوری که در کردستان زنجیرهای آداب و سنن کهنه و ارتجاعی را شکسته و به صفوف مبارزه مسلحانه پیوستند، نظام ارتجاعی مردسالار را بمصاف طلبیدند. طی این سالها بارها مقاومت دختران در برابر تحمیل حجاب و ایستادگی آنها در برابر مزدوران رژیم جرقه اعتراض و برخورد خصمانه مردم در مقابل قلدری و سرکوب جمهوری اسلامی را زده است. نقش بارز زنان زحمتکش در اعتراضات محله های فقیرنشین، شرکت دختران جوان در صف اول خیزش قهرآمیز اسلامشهر، و حضور زنان قهرمان در شورش خونین کرمانشاه و جوانرود نشانه تداوم مقاومت و مبارزه زنان است. امروز بیش از هر زمان دیگر، تب و تاب مبارزاتی و فضای متشنج و انفجاری در میان زنان ستمدیده احساس میشود. تضادی که ریشه در موقعیت فرودست و نابرابر زن در جامعه و سنگینی بار ستمهای جامعه مردسالار دارد هیچگاه به این حدت نبوده است. مقاومت‌های فردی که بصورت فرار از خانه پدر یا شوهر، یا قتل همسر متجاوز و مستبد انجام میگیرد شکلی از بروز همین تضاد حاد است. حتی خودکشیهای بی‌شمار در عکس العمل به همین وضعیت صورت میگیرد. اشتیاق و تلاش زنان برای حضور در همه عرصه های جامعه، برای روی پای خود ایستادن و نقش گرفتن، غیر قابل انکار است. آنها بیش از پیش علیه نقش سنتی و تاریخی و "طبیعی" خود که با اطاعت و تسلیم و برده مرد بودن معنی میشود، حرکت میکنند. زنان آگاه میگویند: نمیخواهیم به این دهشت و مرگ تدریجی و زندگی ذلت بار که مادرانمان تحمل کردند، تن دهیم. ما نمیتوانیم اینگونه زندگی کنیم و نخواهیم کرد! ارکان سنن و باورهای کهنه به لرزه درآمده و تاریخ نشان داده که این میتواند مقدمه شکل گیری و ظهور حرکات اجتماعی بزرگ باشد. نیروی عظیم در حال بیدار شدن است. حافظان و مدافعان نظام ارتجاعی مردسالار نیز خطر انفجار خشم زنان را احساس کرده و به چاره جویی نشسته اند. در عکس العمل به این ظرفیت نهفته انقلابی، مرتجعین حاکم با تدابیر جدید و اظهارات عوامفریبانه در مورد "حق و حقوق زن در اسلام" و "لزوم توجه بیشتر به نقش و جایگاه زن در جمهوری اسلامی" و "انجام برخی اصلاحات و رفع پاره ای اجحافات" وارد عمل شده اند. هدف آنها توهم پراکندن، به کج راه کشاندن، بی خطر کردن و مهار حرکت مبارزاتی زنان است. از اینجاست که بر تعداد نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی می افزایند، نهاد مشاوره ریاست جمهوری در امور زنان ایجاد میکنند، يك زن را به معاونت وزارت بهداشت منتصب میکنند یا زنی دیگر را در مقام شهردار یکی از نواحی تهران می نشانند، و در مورد رنگ چادر و روپوش اسلامی و مسئله ورزش زنان بحث براه می اندازند. و البته فراموش نکرده اند که باید بر تبلیغات ایدئولوژیک پیرامون نقش و جایگاه مادرانه زن و وظایف "الهی" زنان بیفزایند.

بموازات این حرکت، امروز جریانی براه افتاده که نام گمراه کننده "فمینیسم اسلامی" را یدک میکشد. این بیان تمایلات و اهداف بخشی از زنان طبقات حاکمه و اقشار مرفه جامعه است که از ایدئولوژی اسلامی پیروی میکنند و به لحاظ سیاسی مبلغ جمهوری اسلامی هستند؛ اما برای همینها نیز ناخوشایند است "ناقص العقل" شمرده شدن و بخاطر احکام شرعی در امور خانوادگی، اشتغال و سیاست با تبعیض روبرو گشتن. اینان در چارچوب حفظ جمهوری اسلامی حق و حقوق بیشتری میخواهند. برای اینکار تلاش میکنند با ارائه تفاسیر "جدید" از قانون اساسی رژیم، سوره نساء و رفتار ناب محمدی در مورد زنان برای بحثهای خود پشتوانه قانونی و ایدئولوژیک و شرعی فراهم کنند. اینان تمایل و تلاش دارند در راه تحقق اهدافشان بخشی از زنان اصلاح طلب غیرمذهبی که با جوانبی از ستمگری مخالفت می ورزند را با خود همراه و متحد کنند. البته هر جا صحبت از وظایف و نقش "ذاتی" زنانه به میان آید، "فمینیست" های اسلامی مباحثی مانند نابرابری در اشتغال و نقش فرودست در سیاست و تبعیضات حقوقی را به جایگاهی فرعی میرانند و پرچمدار حفظ حجاب و مبلغ "لطفات و نجابت ذاتی زن" و مشوق "روحیه مادرانه و پرستارگونه" زنان در چارچوب تعالیم اسلامی میشوند. حرکت اینان در خدمت به همان تدابیری قرار گرفته که جمهوری اسلامی برای مهار جنبش زنان اتخاذ کرده است.

در بین مخالفان جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق یکی از سازمانهای مدعی مبارزه برای رهائی زن است. این سازمان بنا به مصلحت های سیاسی و جهت استفاده از نیروی زنان بعنوان وزنه ای مهم در عرصه سیاسی، يك زن را به ریاست جمهوری خویش برگزیده و ساختار شورای رهبری و فرماندهی نظامی را با زنان مجاهد پر نموده است. اما اگر همه اعضای يك سازمان زن باشند هم بخودی خود نمیتوان به این نتیجه رسید که نگرش و سیاست آنها رهائی زنان را به ارمغان خواهد آورد. مجاهدین اهداف و عملکرد خود را با ایدئولوژی اسلامی و تعالیم قرآن معنا میکنند. جستجو در احادیث و روایات اسلامی و تلاش برای ارائه تفاسیر "مدرن" از آیات قرآن، اساس تفکر عبودیت و تسلیم

را تغییر نمیدهد. این نیرو مدافع تمایزات طبقاتی و اجتماعی است و همین او را و امیدارد که اهداف و آرمانش را در قرآن جستجو کند. اساس "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین را مسئله "مشروط بودن زنان به مردان" تشکیل میداد. زن و مرد در جلسات و مجامع مجاهدین جدا از یکدیگر می نشینند و زنان مجاهد از حجاب اسلامی استفاده میکنند و اسم اینکار را "آزادی در انتخاب پوشش" میگذارند. اما این در واقع آزادی در انتخاب پوششی است که مظهر ایدئولوژی مردسالار و نشانه مایملک بودن زن است. مجاهدین که میکوشند در همه عرصه ها به دین و خرافه رنگ و لعاب امروزی بزنند و آن را مورد پسند مجامع امپریالیستی کنند، درباره حجاب نیز همین روش را در پیش گرفته اند و حجاب اسلامی را رنگین کرده اند. اما رنگ ایدئولوژی آنها تفاوت اساسی با ایدئولوژی حاکم بر جامعه مردسالار ندارد.

راه رهائی چیست؟ این پرسش در ذهن هر زن آگاه و بیدار طنین انداخته است. به این سؤال، پاسخهای متفاوتی داده میشود. گروهی از زنان، مجموعه مردان را منبع ستم بر زن معرفی میکنند و معتقدند که مردان را باید آماج قرار داد. این بحث از پایه مادی قدرتمندی برخوردار است؛ زیرا مردسالاری در کل جامعه و بر افکار مردان طبقات مختلف کاملاً حاکم است و هر مرد به شکلی ستم بر زن را نمایندگی و حفاظت میکند. با این وجود، این نگرشی صحیحی نیست. زیرا ستم بر زن را جدا از منافع و سیاست و ایدئولوژی طبقاتی که پشت آن قرار دارد در نظر میگیرد و ضرورتی برای اتکاء به یک طبقه اجتماعی در مبارزه برای پایان بخشیدن به این ستمگری نمی بیند. اما ستم بر زن ریشه هائی عمیقتر از افکار و اعمال عقب افتاده مردان دارد. ستم بر زن بخشی از موجودیت و سیستم تنفسی جامعه ای است که شالوده آن را تمایزات طبقاتی بر اساس مالکیت خصوصی تشکیل میدهد. زنان در مبارزه خود برای کسب رهائی باید به طبقه ای متکی شوند که واقعا هیچ منفعتی در حفظ اشکال گوناگون ستم و استثمار نداشته باشد. این نیروی اجتماعی، طبقه کارگر است که بطور مادی هیچ منفعتی از ستمگری و مشخصاً ستم بر زن نمیبرد. ذهن مردان طبقه کارگر به افکار مردسالارانه آلوده است؛ اما این طبقه سرمنشاء چنین افکاری نیست. باید مردان را فراخواند و با آنان مبارزه کرد تا از بازی کردن نقش نگهبان و ارباب در محیط خانه و خانواده و کار دست بردارند و آگاهانه به صف مبارزه برای رهائی زنان بپیوندند. باید از آنها خواست که با چشم باز به مسئله رهائی و انقلاب نگاه کنند، از امتیازاتی که نظام مردسالار برای حفظ پایه های خود به آنان میدهد چشم ببوشند و بدانند که نمیتوان حقیقتاً با ستمگری به مبارزه برخاست و در عین حال خود یک ستمگر حقیر بود. باید به آنها گفت که افکار و اعمال ضد زن شما به ادامه اسارت خودتان خدمت میکند. نظام حاکم به شما برده ای بنام زن میدهد تا با رضایت خاطر بر ستمگریها گردن نهید و نتوانید نظام ستم و استثمار را ریشه کن کنید. دست از افکار و اعمال سلطه جویانه بر زنان بردارید. بخشی از زنجیر هائی که بدست و پای زنان بسته است نباشید. وگرنه مستحق خشم زنان هستید. هرکس میخواهد باشد. این نظام به زنان اعلان جنگ داده و باید با شنیدن صلابت جنگ زنان به لرزه درآید. جنگ نظام علیه زنان، بخشی از جنگ علیه همه ستمدیدگان است. هدف مبارزه زنان شورشگر نیز نمیتواند و نباید فقط رهائی بخشی از زنان، یا حتی فقط رهائی زنان باشد. مسئله فقط این نیست که نظام طبقاتی حاکم و مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی چه بر سر زنان می آورند؛ این را هر زن ستمدیده ای با پوست و گوشت خود هر روز و هر لحظه احساس میکند. مسئله اینست که زنان چه باید بر سر آنها بیاورند و چگونه؟

رهائی زنان در گرو دگرگونی ریشه ای جامعه از بالا تا پایین است؛ در گرو یک انقلاب اجتماعی ریشه ای است. انقلابی که همه چیز را زیر و رو کند؛ انقلابی که تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی سیاست نوین، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین را برای توده های تحت ستم و استثمار به همراه بیاورد؛ انقلابی که نهایتاً تفکرات و احکام و آیات "مقدس" که افکار مردم را به زنجیر جهالت میکشد و زن را موجودی "ضعیف و بی اختیار" میدانند، به موزه تاریخ بسپارد.

چنین دگرگونی بنیادینی با مقاومت شدید حافظان نظم کهن روبرو خواهد شد؛ بسیار شدیدتر و خونینتر از عکس العملی که هر روز در برابر عصیان و مبارزات زنان انجام میگیرد. بنابراین انجام انقلاب ریشه ای جز با تکیه به نیروی قهر میسر نیست. گره تضاد حاد و خونینی که در بطن ستم دیرینه بر زن قرار دارد را فقط با ضربه شمشیر میتوان گشود؛ راه رهائی از لوله تفنگ میگردد. مقاومت و شورش محقانه در برابر مردان سلطه گر از پدر و شوهر و برادر گرفته تا ارباب و صاحبکار و مزدور حکومت، و سرپیچی از سنن و آداب ارتجاعی دست و پا گیر، بسیار مهم و ارزشمند است و باید بدون اما و اگر مورد پشتیبانی و تشویق قرار بگیرد. هدف از اینکار، رقابت با مردان برای رسیدن به موقعیت برابر زیر سقف زندان جامعه طبقاتی مردسالار نیست؛ بلکه این مبارزات گام هائی ضروری در راه فرو ریختن بنای این زندان بزرگ است.

زندگی تحت ستمهای چند گانه، از زنان انقلابیونی ثابت قدم و سر سخت میسازد. آنها باید بیش از پیش قدم جلو گذارند و در جزء جزء نبرد برای رهائی سهم بگیرند. برای گسستن زنجیر هائی که در جامعه و خانواده مانع شرکت کامل زنان در همه عرصه ها بویژه حرکت برای دگرگونی ریشه ای جامعه میشود، مبارزه کنند و راه پیوستن به فعالیت متشکل انقلابی را بدین طریق هموار نمایند. از تجربه مبارزات زنان و توده های ستمدیده سراسر جهان که هم‌رزم و هم‌سرنوشت یکدیگر هستند بیاموزند و از آنان پشتیبانی کنند. باید هر زن ستمدیده را به شورش و کسب آگاهی انقلابی

فرا بخوانند و زمینه برپایی يك جنبش انقلابی گسترده و نقشه مند علیه ستم بر زنان را فراهم نمایند.
مرگ بر جمهوری اسلامی!
از مبارزات بحق زنان ستمدیده دفاع کنیم!
علیه قتل و تجاوز و سنگسار، حجاب اجباری و ازدواج اجباری و هر شکل از ستم بر زن مبارزه کنیم!
رهائی زنان در گرو کسب قدرت سیاسی است!
زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - هشتم مارس 1375